

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۶، شماره ۱۱، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

رسالت طنز در شعر ابو الشَّمقمق و عبید زاکانی (علمی - پژوهشی)*

دکتر هادی نظری منظم
استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تربیت مدرس
دکتر سید مهدی مسبوق
دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه بوعلی سینا

چکیده

مؤلفه های طنز واقعی از دل تجربیات زنده و قابل دسترسی بر می خیزد؛ بر این اساس، پویایی اثر ادبی در گرو پویا نمایی رنج ها و دردهای جامعه است و شرط ماندگاری ادبیات، در قدرت ارتباطی است که بین ادیب و خواننده ایجاد می کند. بر این اساس، شاعری را طنزگوی واقعی می توان نامید که زبان او از دل تجارب نابرابر و ناهنجار و بی عدالت به حرف آید. در ادبیات کلاسیک عربی، زبان ابو الشَّمقمق و در ادبیات کلاسیک فارسی، زبان عبید زاکانی بیشترین تصویرسازی را از وقایع تلخ زندگی مردم با هدف اصلاح دارد. ابوالشَّمقمق و عبید زاکانی، علی رغم تفاوت های جغرافیایی و زمانی، به دلیل شرایط نابسامان و فقر اجتماعی و فرهنگی نسبتاً یکسانی که در آن زیسته اند، اشعارشان دارای همگونی های فراوانی است. طنز در آثار این دو، نخست به قصد شستشوی دردهای درونی و دوم، با هدف نقد حاکمیت و اصلاح درد عموم نمود دارد. نوشتار حاضر بر آن است که در چشم اندازی تطبیقی و با روش توصیفی - تحلیلی،

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۲/۳۱
hadi.nazari@modares.ac.ir

*تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۳/۲۶
نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول:

همگونی ها و ناهمگونی های طنز اجتماعی را در اشعار این دو شاعر فارسی و عربی مورد بررسی قرار دهد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات عربی، ادبیات فارسی، ادبیات تطبیقی، طنز، ابوالشّمقمق، عبید زاکانی.

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسأله

طنز ابزار انتقادی و غیر مستقیمی است که در پس ظاهر خوشایندی که دارد، همواره تلخ خنده ای است که در پی درمان بیماری های اجتماعی، سیاسی و اخلاقی به کار گرفته می شود. طنز در عصر عباسی به واسطه نویسندگانی چون جاحظ در البخلاء و شاعرانی چون بشّار، ابو نواس، ابن رومی و غیره ظهور کرد و گسترش یافت (عیسی، ۲۰۰۳م: ۱۴).

طنز پدیده ای هنری و درونی است و غالباً نزاع بین عالم درونی و نیروهای بیرونی در شکل گیری آن دخیل است. زمانی که شاعر احساس سرکوب و ظلم کند، این نزاع به بالاترین درجه می رسد (العشماوی، ۱۹۸۱م: ۱۸). جامعه عصر عباسی به دو طبقه فرودست و فرادست تقسیم شد و در نتیجه، شکاف طبقاتی عمیقی به وجود آمد. «در جامعه عباسی شوخی های گزنده موجود در اشعار، با ثروت و تنگدستی چنان در هم آمیخته است که از خلال آن می توان تصویری شفاف و گویا از مردم آن عصر به دست داد.» (نک: آذرنوش، ۱۳۷۲: ۱۷۰).

ابوالشّمقمق یکی از پیشگامان تحوّل فکری در عصر عباسی است. او در کنار دیگر شعرای این دوره «مواضع فکری خود را از زندگی و هنر و نگاه خاص طغیانگر و نقادانه به جامعه می گیرد» (العشماوی، ۱۹۸۱م: ۱۰۱). تلفیق ماهرانه عوامل پریشانی ذهنی و اوضاع ناملاّیم جامعه با بیانی بی آرایش و زبان مردمی و توصیفات ساده، باعث قبول اشعار طنز آمیز و گزنده وی شد.

در ادبیات فارسی نیز رواج این گونه اشعار، مقارن با دوران تاریک تاریخ ایران، یعنی قرن های ششم، هفتم و هشتم هجری است؛ به گونه ای که آثار انتقادی در سده های هفتم و

هشتم هجری به اوج خود رسید. این دو قرن مقارن با دورهٔ حکومت مغولان و دیگر حکمرانان نالایق در ایران است که بی شک، مجال زایش مفاسد اجتماعی را فراهم کرد. دورهٔ حکمرانی اجانبی که با تسلط بر جان و مال مردم، هدفی جز غارت نداشتند (نک: وامقی، ۱۳۸۲ش: ۱۵۶).

۱-۲- سؤال های پژوهش

پژوهش حاضر می کوشد تا با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس ادبیات تطبیقی معاصر- که بررسی شباهت ها و تفاوت های ادبی فرا زبانی، فرا ملی و بین رشته ای را به رسمیت می شناسد (نک: انوشیروانی، ۱۳۸۹ش: ۲۲/۱؛ نظری منظم، ۱۳۸۹ش: ۲۳۳)، به بررسی طنز اجتماعی در سروده های ابوالشَّممق و عیید زاکانی پردازد و از این رهگذر، به پرسش های زیر پاسخ گوید:

۱- دلایل همگونی و شباهت های موجود در شعر طنز آلود ابوالشَّممق و عیید چیست؟

۲- ارزش هنری و تاریخی اشعار طنز آلود دو شاعر در چیست و لحن انتقادهای اجتماعی ایشان چگونه است؟

۱-۳- پیشنهاد پژوهش

دربارهٔ ابوالشَّممق در ادبیات عرب، و عیید زاکانی در ادبیات فارسی کتاب ها و مقالات متعددی نوشته شده است. البته سهم ادیب و شاعر طنزپرداز ایرانی در این میان بسیار چشمگیرتر است و نگارندگان به مهم ترین این پژوهش ها در نوشتار حاضر پرداخته اند، لیکن تاکنون پژوهش تطبیقی ای بین دو ادیب مزبور- در موضوع طنز و یا دیگر موضوعات شعری- انجام نشده است. شاید یکی از دلایل بی توجهی پژوهشگران ایرانی و عرب به ابوالشَّممق، آن است که وی شاعری طراز اول نبوده، و اکثر پژوهش های تطبیقی با محوریت عربی و فارسی به چهره های برجستهٔ ادبی ایران و عرب اختصاص یافته است.

۲- بحث

۲-۱- مفهوم شناسی طنز

واژه طنز (satire) مصدر ثلاثی مجرد از فعل طَنَزَ يَطْنُزُ به معنای استهزا است. برای طنز لفظ‌های گوناگونی در عربی به کار رفته است، مثل: الاستخفاف، التعریض، الهزء، التندر، السخریة و التهکم (ابن منظور، ۱۹۹۵م: ذیل ماده سخر). طنز، هنری خاص در نشان دادن عیب‌های فردی و اجتماعی است که بیش از آن که به قصد تخریب باشد، نقاط ضعف را آشکار و بزرگ کرده، به طوری که مخاطب تحت تأثیر لایه‌های پنهانی آن قرار گرفته و این خنده سرد است که از روی ناچاری، احساس شرم را از چهره اش می‌زداید. در اصطلاح ادبی، طنز به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی گفته می‌شود که اشتباهات یا جنبه‌های نامطلوب رفتار بشری، فسادهای اجتماعی، سیاسی یا حتی تفکرات فلسفی را به شیوه‌ای خنده‌دار به چالش می‌کشد (اصلائی، ۱۳۸۷: ۱۴۰). برخی آن را نقدی خنده‌دار و زخم‌زبانی در قالب شوخی می‌دانند که هدفش نقد و در مرحله بعد، خنداندن است (طه، ۱۹۷۹: ۱۴). به دیگر سخن، «سخنی است اعتراض آمیز و لطیف و نیشخندانگیز که قصدش انتقاد و اصلاح جامعه است» (فرشیدورد، ۱۳۸۲ش: ۶۷۹/۲).

۲-۲- کارکرد سیاسی، اجتماعی و اخلاقی طنز

طنز به عنوان مؤثرترین گونه زبان انتقادی، در صدد نقد و اصلاح اجتماعی است؛ طبیعتش بر خنده استوار است، اما در پس این خنده، واقعیتی تلخ و وحشتناک وجود دارد که خنده را می‌خشکاند و انسان را به تفکر وا می‌دارد. لذا در تعریف آن گفته‌اند: «طنز یعنی گریه کردن قاقاه؛ طنز یعنی خنده کردن آه آه» (اصلائی، ۱۳۸۷ش: ۱۴۱). طنز هم می‌خنداند و هم متأثر می‌سازد. مضحک بودن آن در نیشخند ما نمایان می‌گردد و رقت‌انگیزی آن از خلال اشک‌های ما رخ می‌نماید. (زرین کوب، ۱۳۷۸ش: ۱۸۲).

طنز گفتمانی است علیه نظام فاسد و عصبیانی است علیه اعتقاداتی که با جامعه و مردم سنخیت ندارد. طنز به واسطه تأثیر و قدرت در جلب توجه عموم به مظاهر حکومت و اخلاق و انحرافات سیاستمداران، در میدان سیاست نقش خطیری ایفا می‌کند و می‌تواند دیدگاه عموم را به سوی هدفی معین سوق دهد» (انس، ۲۰۱۰: ۱۲۲).

طنز در تغییر اوضاع ناگوار فردی یا اجتماعی به وضع ایده‌آل نیز نقش دارد. «لذت

زیادی که انسان در فکاهه و خنده می یابد، در بسیاری از مواقع، به دلیل احساس رهایی از واقعیت‌های زندگی است. (ابراهیم، بی تا: ۱۰۶).

۲-۳- طنز، هزل یا هجو

در اینجا لازم است مرز بین طنز، هزل و هجو را - که گاهی بسیار به هم نزدیک است - تمییز دهیم. توضیح آن که «هجو و هزل غالباً با رکاکت لفظ و دشنام و عدم رعایت عفت کلام توأم است و قصد شاعر در بیان آن‌ها بر انگیزتن خنده و مسخره کردن است، اما هدف طنز تنها خندانیدن نیست، بلکه نیشخند است و نیشخند طنز غالباً کنایه آمیز و توأم با خشم و قهری است که با خودداری حکیمانه ای آمیخته است. طنز با نوعی شرم و تملک نفس همراه است، ولی هجو و هزل دریده است و خودداری نمی شناسد» (رزمجو، ۱۳۸۵: ۱۰۷). از طرفی، در طنز - بر خلاف هجو - شخص خاصی مورد نظر نیست و هدف آن، اصلاح بافت کلی جامعه است، اما در هجو، مخاطب آن معلوم است؛ هدفش تخریب شخصیت فرد هجو شونده ورنجاندن اوست. هزل هدفی جز خندانیدن و به عکس هجو، مخاطب خاصی ندارد. گاه، هزل به مشکلات اجتماعی در قالبی فکاهی می پردازد که در این حالت، به سمت اهداف طنز نزدیک می شود و گاه با نكوهش فرد یا افرادی در قالب شوخی، خود را به هجو نزدیک می کند و همین امر موجب شد گروهی آن را از اغراض هجو به شمار آورند (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۲۰۷). نیز گفته اند که «درد طنز همگانی و بیش تر مربوط به دردهای عمومی و اجتماعی است، در حالی که درد هجو، مبتذل، خصوصی و شخصی است و اغلب نشانه تندخویی، سودجویی و یا کینه کشی سراینده می باشد.

۲-۴- ابو الشَّممق و روزگار او

ابو محمد مروان بن محمد ملقب به ابو الشَّممق، از جمله شاعرانی است که لقب وی بر اسمش غالب شده است. شممق به معنی فرد بلند قامت، تنومند و بسیار با نشاط است (ابن منظور، ۱۹۹۵: ۱۰ / ۱۸۶). ابوالشَّممق اهل بخارا و مولای مروان بن محمد آخرین خلیفه

بنی امیه بود. او در بصره بزرگ شد و بشّار و ابونواس و ابوالعتاهیه را به روزگار منصور بدید؛ آنگاه در آغاز خلافت هارون الرشید به بغداد درآمد (فروخ، ۱۹۸۱م: ۱۸۰/۲). ابوالشّمقمق با خالد بن برمکی و فرزندش یحیی پیش از کشتار برمکیان (۱۸۷ق) و نیز با یزید بن مزید شیبانی (متوفا در ۱۸۵ق) ارتباط داشت و خلافت مأمون را درک کرد. از این رو، شاید وفات او حدود سال ۲۰۵ق (۸۲۰م) اتفاق افتاده باشد (همان: ۱۸۰/۲). البته ابن خُلکان، وی را در سال ۲۰۹ هجری در معیت خالد بن یزید بن مزید والی موصل دانسته است و چنانچه این روایت درست باشد، سال وفات ابوالشّمقمق چند سالی دیرتر خواهد بود (ابن خلکان، ۱۲۹۹ق: ۳۰۷/۳). ابوالشّمقمق فرد بد اقبالی بود. او همواره در پی چیرگی بر شعرای هم عصر خودش بود تا از این طریق قدری از بدبختی و فقر خود بکاهد و در نهایت، این صراحت لهجه بود که به کمک او آمد و زبان رکیک و گزنده ای که شعرایی مثل بشّار و ابونواس را به خاطر گریز از بد زبانی او، وادار به پرداختن مبلغی به عنوان حق سکوت مجبور می کرد. همین رفتار او باعث شد بسیاری از دوستانش به دیدارش نیایند و گفته شده بد خُلقی و بد زبانی او بیشتر از فقر و تنگدستی او نشأت می گرفت؛ «فقری که موجب شد او از مردم زمانه کینه به دل گیرد و حسادت دیگر شاعران را در دل داشته باشد؛ از این رو، دائماً از جامعه فراری بود و در زمره شاعران خرده پای قرار داشت» (نک: محمّد الصّمّد، ۱۹۹۵م: ۲۲). او چنان بدبخت و بینوا بود که این فقر همیشه در زندگی او بیداد می کرد و تا دم مرگ نیز از او جدا نشد تا این که در حدود سال ۱۸۰ هجری وفات یافت (ابن المعتر، ۱۳۷۵ق: ۱۲۹). «جزالت و قوت بیان، پایبندی به عمود شعری، ایات بلند به همراه سهولت و ضعف، تک بیت های نثر گونه در جای جای دیوان شعری، جزو ویژگی های زبانی این شاعر هزل است. از دیگر ویژگی های تجارب شعری ابو شّمقمق، دوری از خواص و نزدیکی به عوام است و یا به بیان دیگر، دوری گزینی از زبان تشریفاتی و نزدیکی به زبان عام مردمی است (ابوالشّمقمق، ۱۹۹۵م: ۷-۸). در کتاب البخلاء جاحظ آمده است که شعر مروان بن محمّد {ابوالشّمقمق} از دایره سنت های شعری کهن خارج شده است (محمّد الصّمّد، ۱۹۹۵م: ۱۰۳، به نقل از جاحظ، با تصرف).

ابوالشَّمقمق شاعری طراز اوّل نیست. تمام اشعار او لطیفه‌ها و حکایات و روایت‌های مضحک و خنده‌آور است و بخشی از آن نیز به مدح، وصف باده، هجو و هرزگی و پرده‌داری اختصاص دارد (فروخ، ۱۹۸۱: همانجا).

۲-۵- عبید زاکانی و روزگار او

از شرح حال و وقایع زندگانی عبید زاکانی (در گذشته در حدود ۷۷۲هـ) اطلاع گسترده و جامعی در دست نیست. «به گفته حمدالله مستوفی، عبید از خاندان زاکانیان است و زاکانیان تیره‌ای هستند از اعراب بنی خفاجه که به مهاجرت به قزوین آمده و در آنجا ساکن شده بودند» (کلیات عبید، ص ۷۱)؛ قدر مسلم اینکه «اوّل او از جمله صدور و وزرا بوده... ثانیاً لقب دینی شاعر نظام الدّین بوده... ثالثاً نام شخصی این شاعر عبید الله و عبید تخلّص شعری اوست... رابعاً عبید در موقع تالیف تاریخ گزیده که قریب چهل سال پیش از مرگ اوست، به اشعار خوب و رسایل بی نظیر خود شهرت داشته است» (همان: ص X). از عبید با وجود عمر نسبتاً طولانی‌ای که داشته، آثار چندانی در دست نیست. علّت این امر را اوضاع ناپایدار و پریشانی احوال مردم آن دوره و دل‌ن سپردن عبید به دنیا و امور جدّی آن دانسته‌اند (حلبی، ۱۳۸۴: ۹۶).

بی‌گمان «آنچه نام عبید را در جهان ادب و هنر بلندآوازه کرده و او را به پایه هنرمندان درجه اوّل در زمینه انتقاد اجتماعی رسانیده و به عنوان پدیدآورنده مؤثرترین و بزرگ‌ترین آثار طنز در روزگاری که کسی بویی از این نوع ادبی نشنیده بود، به جهانیان معرفی کرده، همان آثار غیر جدّی عبید است» (محبوب، ۱۳۷۳: ۱).

آثار عبید به دو دسته جدّ و هزل تقسیم می‌شود. بخش جدّی آثار وی که تمام آن منظوم است، مشتمل می‌باشد بر قصاید، ترجیع‌بند، ترکیب‌بندها، قطعه‌ها، رباعیات، مثنوی‌ها. آثار منشور شوخ طبعانه او نیز عبارت است از: رساله اخلاق الأشراف، که «مهم‌ترین اثر طنز عبید است و نویسنده در آن با نظری دقیق و نافذ تمام ناسازی‌ها و زشتی‌های جامعه روزگار خویش را (که از قضا شاید فاسدترین و آلوده‌ترین دوران تاریخ ایران نیز

باشد) می بیند و یک یک آن‌ها را مورد انتقاد قرار می دهد» (همان: ص xliiv)؛ رساله دلگشا: در این رساله بسیاری از شاهان، امیران، صوفیان، فیلسوفان، شاعران، قلندران، قاضیان، موسیقیدانان، پهلوانان، مسخرگان، گزمه‌ها، زنان و... به نام و نشان یاد شده‌اند. عیید در این رساله نیز «دست رد به سینه هیچ کس نمی گذارد و امیر و وزیر و شیخ و زاهد و واعظ و خطیب و فیلسوف و عارف از تیغ زبان وی رهایی ندارند» (همان: ص xliiv)؛ رساله صد پند، به صورت هزل و طنز نگاشته شده و در کمال فصاحت و ایجاز است و گاه کاملاً جدی به نظر می آید (نک: همان: ۳۱۸)؛ رساله ده فصل: که مجموع آن از ۶ صفحه کمتر است. عیید در این رساله «به بهانه به دست دادن معنی لغات و تعریف اصطلاحات، ناسازی‌ها و مفاسد جامعه روزگار خود را انتقاد می کند و هیچ جمله‌ای و معنی هیچ کلمه‌ای از این نظر انتقادی خالی نیست» (همان: ص 17)؛ ریش نامه: رساله‌ای است کوچک (حدود ۹ صفحه) در مذمت ریش، و بیشتر جنبه هزل و فکاهه دارد. شعرها و رساله‌های دیگری نیز به عیید نسبت داده‌اند که مشکوک و مورد تأمل است و عبارتند از: «۱- قصیده بلند موش و گربه ۲- فالنامه طیور ۳- فالنامه وحوش. رساله‌های منشور نیز عبارتند از: ۴- فالنامه بروج ۵- کنز اللطائف» (همان: ص XXX). اغلب پژوهشگران معاصر، عیید را بزرگترین و بهترین طنزنویس در ادبیات قدیم فارسی می دانند (نک: شمیسا، ۱۳۸۱ش: ۲۵۰؛ فرشیدورد، ۱۳۸۲ش: ۶۷۹/۲).

۲-۶- گفتمان طنز در اشعار عیید زاکانی و ابوالشَّمقمق

عیید زاکانی و ابوالشَّمقمق نمونه‌هایی از دادخواهان جامعه ایرانی و عربی هستند که اولی با زبان انتقاد از حاکمیت و دیگری با توصیف فقر خود که به سمت جامعه در جریان است، به جامعه خویش توجه کرده‌اند. تقریباً هر دو شاعر در اوضاع فقر اجتماعی و فرهنگی می زیسته‌اند، با این تفاوت که درجه هنرنمایی و ترسیم شرایط عیید، منطبق با شرایط سیاسی و اجتماعی و ابوشمقمق منطبق با شرایط اجتماعی است.

از نظر ویژگی‌های زبانی و اسلوب بیانی، عیید چون ابوالشَّمقمق دارای زبانی ساده و غیر رسمی است، به طوری که لحن او به زبان مردم نزدیک است. از آن جا که در نهایت،

مخاطبان واقعی شعرهای این دو، خود مردم رنج دیده هستند، آن‌ها زبانی به دور از هر نوع پیچیدگی را برای دیدگاه‌های نقدی شان به کار بردند. برهه‌ی زمانی در کنار حوادث زودگذر و مستمر، منجر به پیوستگی زبان با قضایا می‌شود، جایی که دیگر مجاللی به هنرنمایی زبانی نمی‌دهد. سادگی زبان در شعر این دو - علی‌رغم پیچیدگی اوضاع بد اجتماعی حاصل از تناقضات - بارزترین ویژگی‌هایی است که می‌توان در اشعار این دو لمس کرد، چیزی که از آن به عنوان شعر مردمی یاد می‌شود.

از دیگر وجوه اشتراک عبید و ابوالشَّممق ابتکار و فصاحت زبانی است؛ زیرا هر دو در تاریخ ادبیات خویش نخستین کسانی هستند که با سبکی خاص، به انتقاد از اوضاع اجتماعی پرداخته‌اند. نیز صراحت بیان در ترسیم اوضاع زندگی است که طعم تلخ آن را چشیده‌اند (محمد الصمد، ۱۹۹۵م؛ آذر نوش، ۱۳۷۲ش، ۱۷۰).

با این همه، طنز عبید از جهت شیوه، سبک بیان و موضوعات، پخته‌تر و فراگیرتر است؛ مخصوصاً آن‌جا که در پس توصیف فقر خود، به موضوعات دینی، سیاسی و اجتماعی رو می‌آورد؛ در حالی که ابو الشَّممق در توصیف فقر که بیشتر جنبه فردی دارد، غالباً تصویری صادق از اوضاع اجتماعی را به نمایش می‌گذارد. اشعار هجو آمیز ابوالشَّممق پر از فحش و الفاظ زشت است تا جایی که بشار بن برد که خود به بد زبانی معروف بود، از او بیم داشت و برای در امان ماندن از زبان گزنده‌ی وی، سالیانه ۲۰۰ درهم مقرر می‌کرد به او می‌پرداخت (ضیف، ۲۰۰۴م: ۴۳۷). غالب اشعار وی در توصیف فقر است، تا آن‌جا که او نامدارترین شاعری است که به موضوع فقر و شرایط بد اجتماعی دوره خود پرداخته است (نک: صائب المعاضیدی، ۱۴۳۰ق: ۱۴۳). لیکن عبید در کارنامه خود، نه به هجو کسی پرداخته و نه هدفش از مطایبات و رسایلش، بردن آبروی شخصی یا تهدید دیگران برای منافع شخصی است؛ بلکه هدف او والاتر از همه این‌ها بوده است (نک: اتابکی، ۱۳۷۹ش: ۳۰، به نقل از اقبال، با تصرف).

از شیوه‌ها و تکنیک‌های طنزپردازی عبید «کوچک کردن است، بدین صورت که طنز

پرداز به موضوع خود ویژگی حیوانی می بخشد و او را مانند روباه مگار و خوگ تنبل قلمداد می کند و یا آزادی فردی، قدرت و شخصیت را از او سلب می کند» (جوادی، ۱۳۸۴: ش: ۲۲).

۲-۷- بررسی تطبیقی اشعار طنز آلود عبید و ابوالشّمقمق

گاه شرایط مشابه زندگی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان دو یا چند ادیب، به آفرینش ادبیاتی مشابه و اتخاذ رویکردی همسان یا نزدیک به هم می انجامد. به دیگر سخن، «هر گونه تشابهی که پژوهشگر ادبیات تطبیقی در بین دو اثر ادبی مربوط به دو ادبیات ملی مختلف ملاحظه می کند، می تواند نتیجه ساختارهای مشابه دو جامعه ای باشد که آن آثار را پدید آورده اند و لزوماً حاصل ارتباط مستقیم یا غیر مستقیم بین آن دو ادبیات نیست» (اصطیف، ۲۰۰۷: ۷-۸). گرچه ابو الشّمقمق در قرن دوم هجری و عبید در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری زیسته اند، اما شباهت اوضاع سیاسی و اجتماعی و گفتمان طنز دو شاعر، این امکان را می دهد که از رهگذر مقایسه و تطبیق، در پی کشف چرایی احساس و گفتمان مشترک بین آن دو باشیم. توصیف های صادق و غالب در اشعار ابو الشّمقمق، عمدتاً بر موضوع فقر متمرکز است؛ از این رو، از میان اشعار عبید زاکانی به آن اشعاری پرداخته خواهد شد که به این موضوع اختصاص دارد.

۲-۷-۱- نان خشک، رؤیای بر باد رفته

برخی از شعرا در بیان وضعیت زندگی خود از زبان صریح و مستقیم استفاده نمی کنند، به ویژه هنگامی که اوضاع حاکم بر جامعه خفقان آور باشد؛ همان وضعیتی که در ایران قرن هشتم هجری شاهد هستیم. «در این میان، یکی از مهم ترین عوامل بیزاری های اجتماعی را که چه بسا از گذشته تاکنون، انگیزه به وجود آمدن اشعار تند انتقادی و اجتماعی و طنز آمیز بوده است، فقر و ناداری بر شمرده اند.» (نک: بهزادی، ۱۳۷۸: ش: ۲۸۴). وصفیات ابو الشّمقمق از فقر و خانه خود که نمادی از فقر جامعه نیز هست، او را در ادبیات عربی بی نظیر کرده است. انتخاب زبان محاوره و صدق هنری او از حیث سبک و موضوع، باعث نوآوری های او شده است. او بی کم و کاست و با صراحت، به توصیف جزئیات مربوط به اهل و عیال می پردازد:

ما جَمَعَ النَّاسُ لَدُنْيَاهُمْ أَنْفَعَ فِي الْبَيْتِ مِنَ الْخُبْزِ
 وَالْخُبْزُ بِاللَّحْمِ إِذَا نَلْتَهُ فَأَنْتَ فِي أَمْنٍ مِنَ التَّرْزِ
 وَقَدْ دَنَا الْفَطْرُ وَصَبِيَانَا لَيْسُوا بَدَى تَمْرٍ وَلَا أَرْزِ
 وَلَوْ رَأَوْا خُبْزاً عَلَى شَاهِقٍ لِأَسْرَعُوا لِلْخُبْزِ بِالْجَمْرِ
 وَلَوْ أَطَاقُوا الْقَفْزَ مَا فَاتَهُمْ وَكَيْفَ لِلْجَائِعِ بِالْقَفْرِ
 (ابوالشَّمَمَقِّقِ، ۱۹۹۵م: ۵۹)

[مردم برای دنیای خود، در خانه های خویش چیزی سودمندتر از نان جمع نکرده اند /
 زمانی که نان و گوشت را با هم فراجنگ آوری، از هلاک و نیستی در امان خواهی بود /
 عید فطر نزدیک شد و بچه های ما نه خرمایی دارند و نه برنجی / اگر آنان نانی را در بلندای
 کوهی ببینند، به سوی آن شتابزده می دوند / البته اگر توانایی پریدن داشته باشند، چنین
 خواهند کرد. لیکن انسان گرسنه چگونه توان پریدن خواهد داشت؟]
 عید نیز در رؤیای نان خشکی است که روزگاری غم آن را نداشت:

پیش از این از ملک هر سالی مرا خرده ای از هر کناری آمدی
 در وثاقم نان خشک و تره ای در میان بودی چو یاری آمدی
 گه گهی هم باده ای حاضر شدی گر ندیمی یا نگاری آمدی
 نیست در دستم کنون از خشک و تر زانچه وقتی در شماری آمدی
 غیر من در خانه ام چیزی نماند هم نماندی گر به کاری آمدی
 (کلیات عید، ۱۹۹۹م: ۱۳۴)

۲-۷-۲ - مردم به عیش و ما، به ریش!

ابو الشَّمَمَقِّقِ بدبختی خود و خوشی دیگران را با زبان طنز بیان کرده و بر حال خویش
 مرثیه سرایی می کند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ شُكْرًا أَمْشِي وَ يَرْكَبُ غَيْرِي
 قَدْ كُنْتُ أَمْلُ طِرْفًا فَصِرْتُ أَرْضِي بَعِيرِ (ابوالشَّمَمَقِّقِ، ۱۹۹۵م: ۴۶)

[خدای را سپاس می گویم که من پیاده گام برمی دارم و دیگران بر مرکب سوارند/ آرزوی اسبی نژاده داشتم، اما اینک به الاغی نیز خرسندم.]

أُتْرَانِي أَرَى مِنَ الدَّهْرِ يَوْمًا لِي فِيهِ مَطِيَّةٌ غَيْرُ رَجُلِي
و إِذَا كُنْتُ فِي جَمِيعٍ فَقَالُوا قَرَّبُوا لِلرَّحِيلِ قَرَّبْتُ نَعْلِي (همان: ۷۸)

[آیا روزی را خواهم دید که غیر از پاهایم مرکبی داشته باشم؟/ زمانی که در بین جماعتی هستم و فریاد می کنند که رحل سفر برنیدید، من، تنها کفش های خود را آماده می کنم] عیید - بر خلاف ابو الشَّمَمَقْمَق - روزگاری در رفاه زیسته و نزد برخی حکمرانان دارای منزلت بوده است ولی اینک به ناداری و قرض مبتلا شده است:

وای بر من که روز و شب شده ام دایماً همنشین و همدم قرض
مدّتی گرد هرکسی گشتم بو که آرام به دست مرهم قرض
آخر الأمر هیچ کس نگشاد پای جانم ز بند محکم قرض
(کلیات عیید، ۱۹۹۹م: ۱۳۲)

نیز گوید:

مردم به عیش خوشدل و من در بلای قرض هریک به کار و حالی و من مبتلای قرض
فرض خدا و فرض خلاق به گردنم آیا ادای فرض کنم یا ادای قرض
خرجم فزون ز عادت و قرضم برون ز حدّ فکر از برای خرج کنم یا برای قرض
در شهر قرض دارم و اندر محله قرض در کوچه قرض می کنم و در سرای

عرضم چو آبروی گدایان به باد رفت از بس که خواستم ز در هر گدای قرض
(همان: ۱۳۳)

ابوالشَّمَمَقْمَق نیز با همین حس شکوه آلود و لحن کنایه آمیز، خدا را به خاطر پیاده بودن خود و سواره بودن دیگران شکر می گوید و آرزوی خود را در داشتن اسبی اصیل می بیند که به خری ختم شد و سپس، بالحنی حسرت آمیز شکوه می کند که برای دیگران، مرکب حاضر می کنند و او خود، کفش هایش را آماده می کند. وی در این جا تکنیک

ناسازواری حاصل از دو صورت متناقض و متضاد را به کار می گیرد. از این رهگذر، دو شاعر با ترسیم تصویر فقر خود در کنار توانمندی دیگران، دو تصویر متناقض را در کنار هم قرار داده اند که به گفته عوده عیسی، نوعی بیان متناقض نما مبتنی بر خوش خیالی بین شاعر و خواننده است (عیسی، ۲۰۱۰م: ۴۷).

۲-۷-۳- درد عمومی، درد شاعر

در دیوان ابوالشَّمَمَق تک بیت هایی وجود دارد که در آن‌ها جنبه اجتماعی طنز نمود دارد:

خبزُ المَعْلَمِ و البَقَالِ مُتَّفِقٌ و اللَوْنُ مُخْتَلِفٌ و الطَّعْمُ و الصُّوْرُ

(ابو الشَّمَمَق، ۱۹۹۵م: ۴۷)

[نان معلّم و بقال یکسان است؛ فقط رنگ و مزه و شکل آن‌ها با هم فرق دارد.]

عبید نیز از اوضاع بد مالی خویش و زمانه چنین شکوه می کند:

در زمان چنین هر آن ابله	که تمنای مال و جاه کند
ناگه از ملک خود برون آید	رو به درگاه میر و شاه کند
پیش هر کس رود بسان عبید	لاجرم کار خود تباه کند
گاه از دست چرخ ناله زند	گاه از بیم قرض آه کند
نه کسی باز پرسد از کارش	نه به حالش کسی نگاه کند
چون نبیند امید بهبودی	آخر الامر عزم راه کند
همچو من آبرو به باد دهد	خانه خویشان سیاه کند

(کلیات عبید، ۱۹۹۹م: ۱۳۰)

۲-۷-۴- بخت برگشتگی

بداقبالی از موضوعاتی است که عام و خاص از آن شکوه می کنند. انوری می گوید:

هر بلایی کز آسمان آید	گرچه بر دیگری قضا باشد
به زمین نرسیده می گوید	خانه ی انوری کجا باشد

(انوری، بی تا: ج ۱: ۲۴۸)

ابو الشَّمَقْمَق در توصیف بد اقبالی خود، با توصیفات طنزآلود و غلو آمیز نزد شخصی به نام فضل شکایت برده و از وی درخواست کمک می کند:

لو رَكِبْتُ الْبِحَارَ صَارَتْ فِجَاجَا لا تَسْرِي فِي مُتُونِهَا أَمْوَاجَا
ولو أنسى وضعتُ ياقوتَهُ حَمَ راءَ في راحتي لَصَارَتْ رُجَاجَا
ولو أنسى وَرَدْتُ عَذْباً فُرَاتاً عاد لا شك فيه مِلْحاً أَجَاجَا
فإلى الله أَشْتَكِي وَالِي الْفَضْ ل فقد أَصْبَحْتُ بِنَزَاتِي دَجَاجَا

(ابو الشَّمَقْمَق، ۱۹۹۵م: ۱۵)

[اگر بر امواج نشینم و در دریا سفر کنم، دریا از آب تهی شده و به گذرگاهی خشک بدل می شود/ اگر یاقوت سرخی در کف دستانم نهم، به آبگینه ای [بی بها] تبدیل خواهد شد/ و چنانچه به آبشخوری گوارا وارد شوم، بی گمان تلخ و ناگوار می شود. پس تنها به درگاه خدا و «فضل» شکوه می کنم که بازهای شکاری ام مرغ شده اند.]

عبید نیز به صراحت از بخت بد خود شکوه کرده، می گوید:

عجب بمانده ام از بخت نا مساعد خویش که هیچ بهره ندارم ز شاه و میر و وزیر
به فسق و رندی و قلّاشی از که ام کمتر؟! هنر مگیر و فصاحت مگیر و شعر مگیر

(کلیات عبید، ۱۹۹۹م: ۲۲۶)

۲-۷-۵- گوشمالی خسیسان و فرومایگان

ابو الشَّمَقْمَق در هجو بخیلی می گوید:

إِنَّ رِيحَ اللُّؤْمِ مِنْ شُحِّهِ لا يَطْمَعُ الْخَنَزِيرُ فِي سَلِحِهِ
كَفَاهُ قُفْلٌ ضَلَّ مَفْتَاخَهُ قد يئسَ الحَدَّادُ مِنْ فَتْحِهِ (ابو الشَّمَقْمَق، ۱۹۹۵م: ۳۶)

[باد پستی و خستی که می وزد، به خاطر بخل اوست و خوک به مدفوع او نیز امید ندارد/ دو دست او مانند قفلی است که کلیدش گم شده و قفل ساز نیز از باز کردنش نا امید شده است] حکایت آمیخته به شعر عبید نیز در همین معناست: در این روزها بزرگ زاده ای خرده ای به درویشی داد. مگر طاعنان خبر آن واقعه به سمع پدر بزرگوارش رسانیدند. با پسر در این باب عتابی می کرد. پسر گفت: در کتابی خواندم که هر کس که بزرگی خواهد، باید هر چه دارد،

ایثار کند، من بدان هوس این خرده را ایثار کردم. پدر گفت: ای ابله، غلط در لفظ ایثار کرده ای که به تصحیف خوانده ای. بزرگان گفته اند هر کس که بزرگی خواهد، باید هر چه دارد، انبار کند تا بدان عزیز باشد. نمی بینی که اکنون جمله بزرگان انبارداری می کنند و شاعر می گوید:

اندک اندک به هم شود بسیار دانه دانه است غلّه در انبار

(کلیات عیید، أخلاق الأشراف، ۱۹۹۹م: ۲۴۶-۲۴۷)

از دیگر اشعار ابوالشَّمَمَق در هجو خسیسان، ابیات زیر است:

و إبطك قابضُ الأرواحِ يرمي	بِسَهْمِ المَوْتِ من بين الثيابِ
شرايبك في السرابِ إذا عطشنا	و حُبزك عند مُنْقَطعِ الترابِ
رأيتُ الحُبزَ عَزَّ لَدَيْكَ حتى	حَسِبْتُ الحُبزَ في جَوِّ السحابِ
و ما رَوَّحْتَنَا لَتَدُبَّ عَنَّا	و لكن خفتَ مَرزئَةَ الذبابِ

(ابوالشَّمَمَق، ۱۹۹۵م: ۲۹)

[بوی زیر بغل‌های تو جان ستان است و تیر مرگ را از بین جامه هایت می افکند/ چون تشنه شویم، نوشیدنی تو در میان سراب است و نان تو در انتهای زمین! / نان در نزد تو آن قدر عزیز و ناپیدا است که من پنداشتم درون ابرها است/ آنگاه که ما را باد زدی، به خاطر پذیرایی و حمایت از ما نبود، بلکه از بیم مصیبت و آزار مگس‌ها بود.]

۲-۷-۶- مرثیه فقر

ابو الشَّمَمَق در ابیات زیر، با توصیف بستر خویش، شدت فقرش را به نمایش می گذارد، اما وی «فقر را چون بسیاری دیگر، دستاویز معاش و کسب ثروت نکرده بود، بلکه این احوال در وجود و شخصیت او تجسم یافته بود. به همین جهت، شعر او با اینکه از معانی والا و الفاظ فاخر بی بهره است، در خواننده سخت اثر می گذارد.» (آذرنوش، ۱۳۷۲ش: ۱۳۷).

لو قد رأيت سريري كنت ترحمني الله يعلمُ مالي فيه تليسُ

والله يعلم ما لي فيه شاكه
إلا الحصيرة والأطمار والديس

(ابو الشمقمق، ۱۹۹۵م: ۶۴)

[اگر بستر را ببینی، دلت برایم می سوزد. خدا می داند که من اهل فریب و دروغ نیستم / خدا می داند که غیر از بوریا و لباس کهنه و نی چیزی ندارم.]
واضح الصمد می گوید که شعر او توانست جامعه عباسی را در طبقات مختلف آسیب دیده، مرفه، فقیر و غنی، طبقه محافظه کار و طنزگوی لایبالی ترسیم کند. (ابوالشمقمق، ۱۹۹۵م: ۷).
عبید نیز نیازمندی و وضعیّت بد زندگی خود را که اساساً تصویری از جامعه است، چنین تصویر کرده است:

از رحمت تنگدستی و شدت برد در خانه ما نه خواب یابی و نه خورد
در تابه و صحن و کاسه و کوزه ما نه چرب و نه شیرین و نه گرم و نه سرد

(کلیات عبید، ۱۹۹۹م: ۱۳۹)

نیز می گوید:

در خانه ما ز نیک و بد چیزی نیست جز تُنگی و پاره ای نمد چیزی نیست
از هر چه پزند نیست غیر از سودا وز هر چه خورند جز لگد چیزی نیست

(همان: ۲۰۹)

و نیز:

از هر چه که داشتم بر آوردم گرد با آلت خانه کرده ام رو به نبرد
امروز حصیر و دیگ خوردم، فردا زیلوچه و جاروب و نمد خواهم خورد

(همانجا)

۲-۷-۲- احساس غربت

عوامل متعددی به حس غربت می انجامد. گاه چنین احساسی به کسی دست می دهد که از کمترین حق خود محروم شده است. مثل ابیات زیر از ابوالشمقمق:

لیس لی شیء إذا قی
ولقد أهزلت حتی
ل لمن ذا؟ قلت: ذالی
محت الشمس خیالی

ولقد أفلستُ حتّى حلّ أكلی لعیالی
من رأی شیئاً مُحالاً فأنا عینُ المُحالِ
(ابوالشَّمَمَق، ۱۹۹۵م: ۴۴)

[من چیزی ندارم تا هرگاه بپرسند «این چیز از آن کیست؟» بگویم از آن من است/ آن قدر لاغر شده ام که حتی فروغ خیالم رنگ باخته است./ و چنان ورشکسته و نادار شده ام که خوردن من بر خانواده ام حلال است./ اگر کسی چیز محالی را ببیند، من همان محالم.]
عبید زاکانی نیز فقر خود را به نحوی که گویای فقر عموم است، چنین به تصویر می کشد:

مرا قرض هست و دگر هیچ نیست فراوان مرا خرج و زر هیچ نیست
جهان گو همه عیش و عشرت بگیر مرا زین حکایت خبر هیچ نیست
هنر خود ندارم و گر نیز هست چو طالع نباشد هنر هیچ نیست
(کلیات عبید، ۱۹۹۹م: ۱۲۵)

۲-۷-۸- هر که بامش کم، برفش کم

ابوالشَّمَمَق می گوید که ناداری باعث شده زحمتش کم شود!

لأنی لَم أجد مصراعَ باب یکون من السحابِ إلى الترابِ
و لا انشقَّ الثرى عن عُود تخت أو مل أن أشهدَ به ثیابی
و لا خفتُ الإباقَ علی عیبی و لا خفتُ الهلاكَ علی ذوابی
فهذا راحه و فراغُ بالٍ فدأبُ الدهرِ ذا أبدأ و دأبی
(ابوالشَّمَمَق، ۱۹۹۵م: ۲۸)

[از آن رو که خانه ای ندارم که تا اوج آسمان ها بر افراشته باشد/ و نه تختی از دل خاک برابم پدید آمده که بر آن آرام گیرم و جامه خویش بر آن افکنم/ نه هراس آن دارم که برده ام بگریزد، و نه از مرگ چهارپایانم نگرانم/ این هاست دلیل آسودگی و آرامش خاطر من؛ من همواره چنین بوده ام و روزگار تا بوده، چنین بوده است.]

عبید نیز با فقر و ناداری خو گرفته است:

ما گدایان بعد از این از کار و بار آسوده ایم چون به روزی قانعیم از روزگار آسوده ایم
هرکسی بر قدر همت اعتباری کرده اند ما توکل کرده ایم از اختیار آسوده ایم
رو به درگاه خداوند جهان آورده ایم وز در و درگاه شاه و شهریار آسوده ایم
طامعان بر بوی بهبود انتظاری می کشند ما طمع بیریده ایم از انتظار آسوده ایم
(کلیات عبید، ۱۹۹۹م: ۱۱۱)

با خواندن اشعار زیر، بیشتر به محرومیت شدید ابو الشَّمقمق پی می بریم:

نَزَلَ الْفَأْرُ بَيْتِي	رُفِقَهُ مِنْ بَعْدِ رُفِقِهِ
حَلَقًا بَعْدَ قَطَارِ	نَزَلُوا بِالْبَيْتِ صَفَقَهُ
ابن عرسِ رَأْسِ بَيْتِي	صَاعِدًا فِي رَأْسِ نَبَقِهِ
سَيْفُهُ سَيْفٌ حَدِيدٌ	شَقَقَهُ مِنْ ضِلَعِ سَلَقِهِ
جَاءَنَا يَطْرُقُ بِاللَّيْلِ	لِ فَدَقَّ الْبَابَ
دَخَلَ الْبَيْتَ جِهَارًا	لَمْ يَدْعَ فِي الْبَيْتِ فَلَقَهُ

(ابو الشَّمقمق، ۱۹۹۵م: ۷۳)

[موش ها گروه گروه وارد خانه ام شدند/ و در منزل شادی کنان و کف زنان حلقه زدند/ راسویی هم که رئیس خانه ام بود، از درخت کناری بالا رفته بود/ شمشیری برنده داشت که آن را از استخوان دنده گرگی جدا کرده بود./ موش ها شب هنگام به خانه ما آمدند و در را یک بار کوفتند/ آن ها آشکارا وارد خانه شده و در خانه تکه نانی هم باقی نگذاشتند.]

موش و گربه عبید جنبه کاملاً سیاسی دارد و با آن بر کثر رفتاری های زمانه خویش می تازد. شعری چون ابو الشَّمقمق و عبید که از طنز و به ویژه شیوه گفتگوی جانوران برای بیان محرومیت و فقر خود بهره برده اند، در حقیقت، توانایی خود را در تسلی خاطر و پاسخ به احساسات درونی خویش به عرصه ظهور رسانده اند (نک: صائب المعاضیدی، ۱۴۳۰ق: ۱۵۴). اشعار چنین شاعرانی که به موضوع فقر و مشکلات اجتماعی و اقتصادی می پردازند در زمره اشعار ملی - مردمی قرار می گیرد.

۳- نتیجه گیری

از آنچه در این نوشتار بیان شد، نتایج زیر به دست می آید:

- ۱- گاهی شرایط مشابه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی میان دو یا چند ادیب از زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون به آفرینش ادبیاتی همگون و یا نزدیک به هم و اتخاذ رویکردی مشترک می انجامد. این سخن در مورد ابوالشَّمقمق و عبید زاکانی صدق می کند و شواهد و مستندات مبنی بر تأثیر ابوالشَّمقمق بر عبید در دست نیست.
- ۲- اشعاری که ابوالشَّمقمق و عبید در وصف فقر سروده اند، ظاهراً جنبه فردی دارد، اما با تأمل در روزگار دو شاعر و اشعار ایشان درمی یابیم که درد محرومیت، معضلی فراگیر و نشانه گسترش ستم و فساد در جامعه اسلامی است. شعر این دو، سند تاریخی و اجتماعی کهن و ارزشمندی از اوضاع اجتماعی و فرهنگی دو ملت عرب و ایران به دست می دهد.
- ۳- اشعار مورد بحث، طنزگونه بوده و قابلیت تعمیم دهی دارند و از نشانه های هزل و نیز هجو با انگیزه های شخصی (چون زشتی لفظ و معنا) به دور می باشند. این اشعار، دارای معانی ساده، نو، لطیف، و اعتراض آمیز بوده و قصد انتقاد و اصلاح دارند.
- ۴- شاید تفاوت ابوالشَّمقمق با عبید در این است که او ظاهراً خواننده را نه به دلسوزی، بلکه به خنده دعوت می کند و کمتر شکوه می کند و به اصطلاح، کلامش سخره آمیزتر است؛ اما شعر عبید با صراحتی که در لفظ و معنا دارد، نارضایتی او و بخش بزرگی از عموم جامعه ایران را نشان می دهد.

فهرست منابع

- ۱- آذرنوش، آذرتاش، (۱۳۷۲)، **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، چاپ اول، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲- ابن خلکان، أحمد، (۱۲۹۹ق)، **وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان**، القاهرة، مطبعة الوطن.
- ۳- ابن معتز، عبدالله محمد، (۱۳۷۵ق)، **طبقات الشعراء**، دار المعارف، قاهره.

- ۴- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۹۹۵)، **لسان العرب**، بیروت، دار صادر.
- ۵- ابوالشّقمق، (۱۹۹۵)، **دیوان**، جمعه و حَقِّقه واضح محمد الصّمد، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ۶- اصطفی، عبدالنبی، (۲۰۰۷)، «**المدرسه السلافیه و الأدب المقارن**»، مجله الموقف الأدبی، شماره ۴۳۳.
- ۷- اصلانی، محمد رضا، (۱۳۷۸)، **فرهنگ واژگان واصطلاحات طنز**، تهران، انتشارات کاروان.
- ۸- آنس، وئام محمد سید أحمد، (۲۰۱۰)، **الفکاهة والسخرية في الشعر المصري في العصرين الفاطمي والأيوبي**، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الانتشار العربی.
- ۹- انوری، (بی تا)، **دیوان**، تهران.
- ۱۰- انوشیروانی، علیرضا، (۱۳۸۹ش)، «**ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران**»، ویژه نامه ادبیات تطبیقی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دوره اول، شماره اول، صص ۶-۳۸.
- ۱۱- بهزادی اندوهجردی، حسین، (۱۳۷۸)، **طنز وطن‌پردازی در ایران**، تهران، نشر صدوق.
- ۱۲- جوادی، حسن، (۱۳۸۴)، **تاریخ طنز در ادبیات فارسی**، چاپ اول، تهران، کاروان.
- ۱۳- حلبی، علی اصغر، (۱۳۸۴)، **زاکانی نامه**، چاپ اول، تهران، زوار.
- ۱۴- ----- (۱۳۶۴)، **مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران**، تهران، مؤسسه پیک ترجمه و نشر.
- ۱۵- رزمجو، حسین، (۱۳۸۵)، **انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی**، چاپ دوم، مشهد، دانشگاه فردوسی.
- ۱۶- رستگار فسایی، منصور، (۱۳۸۰)، **انواع شعر فارسی**، شیراز، نشر نوید.
- ۱۷- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۸)، **در قلمرو وجدان**، تهران، انتشارات علمی.
- ۱۸- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۱ش)، **انواع ادبی**، چاپ نهم، تهران، انتشارات فردوس.
- ۱۹- صائب المعاضیدی، سوسن، (۱۴۳۰)، «**سوء الحال والفقر في الشعر**

- العباسی»، مجلّة المجمع العلمي العراقي، العدد ١٣١.
- ٢٠- ضيف، شوقي، (٢٠٠٤)، تاريخ الأدب العربي في العصر العباسي الأول، چاپ ١٦، قاهرة، دار المعارف،
- ٢١- طه، نعمان، (١٩٧٩م)، السخرية في الأدب العربي حتى نهاية القرن الرابع الهجري، چاپ اول، دار التوفيقية.
- ٢٢- عبيد زاکانی، نظام الدين عبدالله، (١٣٧٩)، کلیات عبيد زاکانی، تصحيح، شرح وترجمه حکایات عربي، پرويز اتابکی، چاپ اول، تهران، زوار.
- ٢٣- ----- (١٩٩٩م)، کلیات، به اهتمام محمد جعفر محبوب، نیویورک.
- ٢٤- العشماوی، محمد زکی، (١٩٨١)، موقف الشعر من الفن والحياة في العصر العباسي، بیروت، دار النهضة العربية.
- ٢٥- عيسى، عبدالخالق عبدالله عوده، (٢٠٠٣)، «السخرية في الشعر العباسي في القرنين الثاني والثالث للهجريين»، مجلّة كلية الدراسات العليا، الجامعة الاردنية.
- ٢٦- فرشيدورد، خسرو، (١٣٨٢ش)، درباره ادبيات و نقد ادبي، چاپ چهارم، تهران، انتشارات اميرکبير.
- ٢٧- فروخ، عمر، (١٩٨١م)، تاريخ الأدب العربي؛ العصر العباسية، چاپ ٤، بیروت، دار العلم للملايين.
- ٢٨- محبوب، محمد جعفر، (١٣٧٣ش)، «لطائف عبيد»، مجله ايران شناسی، شماره ٤، صص ٧٩٥-٨١٦
- ٢٩- مروان بن محمد، (١٩٩٥)، ديوان أبي الشَّمَمَق، جمعه و شرحه واضح محمد الصمد. چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمية.
- ٣٠- نظری منظم، هادی، (١٣٨٩)، «ادبيات تطبیقی: تعريف و زمينه های پژوهش»، نشریه ادبيات تطبیقی، دانشگاه شهيد باهنر کرمان، سال اول، شماره دوم، صص ٢٢١-٢٣٧.

۳۱-وامقی، ایرج (۱۳۸۲)، «عبید زاکانی لطیفه سرای قرن سکوت»، مجله اطلاعات سیاسی، شماره های ۱۸۹ و ۱۹۰.